

بسم الله الرحمن الرحيم

وربما يقال فيه أن هذا الحكم منقوض بالنسب و
الإضافات اللاحقه لذات المبدأ تعالى لجريان الحجه
المذكوره فيها فيلزم أن يكون تلك الإضافات واجبه
الحصول له تعالى بحسب مرتبه ذاته بلا مدخليه الغير
فيها و أن يمتنع تجدها و تبدلها عليه مع أن ذات
الواجب غير كافيه

بحث در اين محور دور می زد که واجب
الوجود اگر قرار باشد بر اینکه ذاتش کافی نباشد
برای تحقق صفات کمالیه و اِتِّصاف به صفات کمالیه
دو محذور در این جا پیش می آید محذور اول اینکه
اگر لحاظ لا بشرط باشد در ذات واجب الوجود یعنی
ما واجب الوجود را لا به شرط از صفات کمالیه لحاظ
کنیم در عین حال صفات کمالیه را برای واجب
الوجود موجب کمال بدانیم در این صورت لازم
می آید تخلف علت از معلول و اگر ما این واجب
الوجود را من حیث وجوده ملازم با شرطی بدانیم که
آن شرط از خارج افاضه می شود بر ذات واجب

الوجود، پس وجود واجب مشروط است به یک وصفی که آن وصف باید از خارج بیاید پس وجود واجب از وجوب ساقط و به مرحله امکان ذاتی تنزل پیدا می‌کند. این محضوراتی بود که در این بحث مطرح شد.

نتیجه مطالبی که مرحوم آخوند تا اینجا

فرمودند

نتیجه مطالبی که مرحوم آخوند تا این جا فرمودند این بود که هر وصف کمالی که شما برای ذات واجب فرض کنید یا هر وصفی که موجب نقصان واجب الوجود شود مانند جسمیت، مانند جهل، مانند عدم افاضه، مانند عدم انعام، مانند عدم تعین که اینها اوصافی هستند که وجود آنها که جسمیت، مادیت، تعین، ماهیت، ماهویت داشتن و امثال ذلک امکان، وجود اینها موجب نقص برای ذات واجب الوجود خواهد شد. خب پس عدم اینها این واجب است بالضروره الأزلیه برای ذات واجب الوجود هر وصف کمالی یا عدم هر وصف تنقیصی برای ذات واجب الوجود مقتضای ذات اوست یعنی

ذات او اقتضای همچنین وصفی را می‌کند بدون
مدخلیه غیر. چطور ما در اوصاف ماهوی یک شیء
می‌گوئیم که خود ماهیت اقتضای این وصف را
می‌کند بدون مدخلیت غیر، چطور اربعه اقتضای
زوجیت را می‌کند بدون مدخلیت غیر، چطور مثلث
اقتضای زوایای ثلاثه را می‌کند چه این مثلث در
خارج موجود باشد یا در خارج موجود نباشد، نفس
تصوّر مثلث اقتضای ثلاثِ زوایا را برای مثلث
می‌کند در مرتبه ماهیت منتهی فرقی این است که با
واجب الوجود چون ماهیت دیگر ندارد معنا ندارد که
ما بگوییم که ماهیت واجب الوجود اقتضاء می‌کند
نه، واجب الوجود ماهیت ندارد ماهیت واجب
الوجود عین وجود خارجی اوست پس بنابراین
مناسب این است که ما تعبیر خود را از ماهیت به
نفس الوجود برگردانیم بگوئیم وجود واجب الوجود
اقتضای این صفات را می‌کند بدون مدخلیت غیر
بدون اینکه غیری در تحقق واجب الوجود به این
صفات دخیل باشد، علت باشد، سبب باشد، خود
واجب الوجود اقتضای این صفات را برای ذات

خودش می‌کند. این مسائلی و مطالبی بود که تا به حال مرحوم آخوند در حول و حوش این قاعده که واجب الوجود به ذات واجب الوجود است من جمیع جهات، این مطلب را فرمودند.

آن مطلبی که قبلاً به عنوان مقدمه برای بحثی که امروز عرض می‌کنم، مطرح شد بعضی از صفات، اینها صفات، صفات حقیقیه و صفات مقتضی ذات نیستند مانند صفاتی که با جنبه نسبت و اضافه تعلق به واجب الوجود می‌گیرند. مانند رازقیت؛ رازقیت مقتضی ذات و نفس وجود واجب الوجود نیست. چرا؟ چون رازقیت از صفات فعل است نه از صفات ذات؛ باید در خارج اعمالی بشود خلقی بشود بعد خدا این خلق را بیاید رزق به او بدهد مانند خالقیت، خالقیت از صفات فعلیه است نه صفات ذاتیه، صفات ذاتیه مثل علم است، ذات واجب الوجود عالم است خلقی در خارج باشد یا نباشد عالم است ذات واجب الوجود قادر است، خلقی باشد یا نباشد، قدرت اقتضای ذات است شما در اینجا در ذات خودتان قدرت دارید یا با قدرت خودتان این پارچ را بر

می‌دارید یا بر نمی‌دارید این قدرت در وجود شما هست. شما در وجود خودتان عالم هستید یا این علم را اظهار می‌کنید یا نمی‌کنید. آن مطلب دیگری است اظهار کردن می‌شود نطق، نطق از صفات فعل است اما نفس العلم از صفات چیست؟ از صفات ذات است مشیت از صفات ذات است قدرت از صفات ذات است، حیات از صفات ذات است حالا آن مشیت یا در خارج بروز واجب الوجود مختار است اراده و اختیار از صفات ذات است گرچه بروز و ظهور او در خارج است ولی نفس المشیه و نفس الاراده این از صفات ذات است گرچه بعضی این را از صفات فعل دانسته‌اند و اشتباه است.

پس بنابراین ما یک صفاتی داریم همانطوری که در وجود خودمان برای خودمان است و به ظهور خارجی او کاری نداریم واجب الوجود هم یک صفاتی دارد که مال خودش است کاری به وجود خارجی ندارد واجب الوجود اگر خلقی بکند عالم است، خلقی نکند باز عالم است، اگر خلقی بکند قادر است خلقی نکند باز قادر است اما فرض کنید

که افاضه علم، این افاضه علم، این جنبه افاضه علم
مفیض لعلمه، مفیض لحياته مفیض لقدرته، این
وصف افاضه این یک وصف اضافی است باید یک
شخصی در خارج باشد تا اینکه این افاضه تحقق پیدا
کند به عدم که نمی تواند افاضه کند بله، یک مطلبی
هست و آن این است که بنابر اضافه اشراقیه واجب
الوجود خلقتش تعلق می گیرد بر یک امری خب این
از کتم عدم آن حقیقت را متحقق به لباس وجود
می کند ولی در اینجا آن جنبه خارجی برای آن عمل
باز احتیاجی به چه دارد؟ به یک وجود خارجی دارد
اگر فرض بکنید که شیء زید در خارج وجود نداشته
باشد به خدا ما نمی گوئیم خالق، چه کسی را خلق
کرده که به او بگوئیم خالق، اگر عمرو در خارج
وجود نداشته باشد به خدا نمی گوئیم رازق، مرزوقی
در اینجا نیست که به او بگوئیم رازق، اما عالم نه در
هر حالی عالم است، قادر در هر حالی قادر است،
حی در هر حالی حی است، محیی در جایی است که
یا از موت به احیاء برگرداند به او می گویند محیی، یا
قبل از موت و قبل از تبدل جماد را به حی متبدل

بکند. فرق نمی‌کند یا اینکه فرض کنید که این خاک را اولاً بلا اول این متبدّل به حی بکند به او می‌گویند محیی، یحیی الموتی (الذی أنشأکم اوّل مره و الیه تحشرون) اول مره از خاک ما را احیاء کرد یا اینکه نه، مسأله احیاء بر می‌گردد به آن در هر حال فرق نمی‌کند وصف محیی که احیاء باشد این وصف یک متعلّق خارجی می‌خواهد و این تعلق خارجی اقتضاء می‌کند که این وصف، وصف فعل باشد نه وصف ذات اما خود حیات وصف ذات است. علی‌ای حال راجع به این نسب و اضافات و صفاتی که صفات نسبی و صفات اضافی حق هست در اینجا شما چه می‌فرمائید جناب آخوند، در اینجا این اشکال پیش می‌آید و شما جوابی ندارید از این اشکال بدهید اینها می‌گویند به جهت اینکه اگر خود ذات فی حدّ نفسه اقتضاء وصف کمالی را می‌کرد لازمه‌اش این است که وصف خالقیت به ضرورت ازلیه برای ابدیه برای خداوند متعال ثابت باشد در حالتی که ما می‌بینیم این طور نیست. چرا؟ چون این وصف خالقیت این تعلق می‌گیرد به امر خارج در حالی که امر خارج

ممکن الوجود است، زید واجب الوجود است یا
ممکن الوجود است؟ ممکن الوجود است. عالم
خارج ممکن الوجودند یا واجب الوجودند؟ ممکن
الوجودند. پس این وصف حقّ متعال تعلق گرفته
است به امورات ممکن الوجود.

سؤال: خب اگر قدیم باشند ما تصور کنیم که
قدیم هست مخلوق قدیم هست.

جواب: قدیمی وجود ندارد الان زید است،
زید که قبلاً نبوده، زید تا دیروز.

سؤال: بله نسبت به زید بله ولی کاملاً خالقیت
متوقف نیست بر وجودش.

جواب: نه خب باشد عیب ندارد.

سؤال: وجودات قدیم داریم از وجودات
قدیم داریم حالا که از وجودات قدیم داریم از همان
اولی ایشان خالق است یعنی ما حادث نیست که
بگویم یک زمانی بود که خالق نبود و حالا خالق
است. جواب: چه اشکال دارد ما این مطلب را بر
فرض هم قبول کنیم می‌گوییم خالقیت زید با
خالقیت یک امر قدیم تفاوت پیدا می‌کند پس این

خالقیتی که تعلق به زید گرفته است یک وصفی است که الان متعلق به ذات شده قبلاً نبوده و همین یک وصف کمالی است اشکال در همین جا پیش می‌آید. بسیار خوب گیرم بر اینکه فرض کنید که یک بنایی، از پانزده سالگی یک بنایی ساخته بسیار خوب دستش درد نکند اما آن بنایی که پانزده سالگی می‌سازد تا آن بنایی که پنجاه سالگی می‌سازد دو تا است الان بنایی که پنجاه سالگی می‌سازد خیلی رونق پیدا می‌کند خیلی می‌گوییم به به! چقدر این بنا، ماهر شده و این به اعتبارش اضافه می‌شود بواسطه این.

سؤال: آیه قرآن هم دارد می‌گوید هر انسانی که متولد می‌شود (احسن الخالقین) که صفت می‌آورد بعد از خلقت هر فردی.

جواب: بله دیگر، یعنی جنبه (احسن الخالقین) تعلق می‌گیرد به هر خلقی در حیطة و مرتبه خلق تعلق می‌گیرد. این از یک نقطه نظر جای اشکال هست که این وصف خالقیت متعلق شده است به ممکن الوجوداتی که ممکن الوجودات یک

زمانی معدوم بوده اند از قدیم که نبوده‌اند، معدوم بوده اند حالا که معدوم بوده‌اند پس بنابراین اگر ذات به ضرورت ازلیه اقتضای وصف خالقیت را می‌کند پس بنابراین ما باید بگوییم به ضرورت ازلیه تمام ممکن الوجودها چه هستند؟ اینها همه واجب الوجود هستند در حالتیکه امکان ذاتی، این چیست؟ این محور و اساس حقیقت جوهریه اشیاء را تشکیل می‌دهد امکان ذاتی، پس بنابراین ما می‌توانیم تصور کنیم افتراق ذات از یک وصفی در یک برهه‌ای از زمان که ذات، این وصف را نداشته بعداً این وصف را واجد بوده این یکی، در مسأله رازقیت و اینها هم همینطور آنها هم به تبع خودش. یا در مسأله تربیت آن هم همینطور مربی، در آن چیز هست که حضرت موسی راجع به فرعون **﴿قَالَ فَمَنْ رَبُّكُمَا يَا مُوسَى قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى﴾** این جنبه هدایت این هم از اوصاف ملازمه و ملاصقه با ذات که نیست این احتیاج به یک مهدی مهدی خارجی دارد هادی یک مهدی، خارجی می‌خواهد و یک

تربیت خارجی می‌خواهد رب و مربی از اوصاف پروردگار است اینها از اوصاف اضافی هستند و احتیاج به مُربّی دارند در خارج بایستی که ذاتی باشد که به تربیت و اینها برسد. این از یک نقطه نظر یک اشکال، اشکال دیگر اینکه اشیائی که در خارج هستند اینها همه دارای تبدّل و دارای تغیر هستند و ذات که متغیر و متبدّل نیست ذات در ذات تغیر و تبدّل راه ندارد چون ذات فعلیت تامه و فعلیت محضه است تغیر و تبدّل از شأنیت به فعلیت و از استعداد به فعلیت رسیدن است و لازمه او حرکت است و این منافات با ثبوت و فعلیت تامه ذات دارد پس بنابراین ما چاره نداریم این که بگوییم به خاطر دفع محضورین که ذات یک صفاتی را دارد که این صفات بعداً به ذات ملحق می‌شود چه اشکال دارد که ذات یک صفاتی را داشته باشد مال خودش اختصاص به خودش و به کسی ندهد یک صفاتی هم بعداً بیاید و ملحق به ذات بشود پس واجب الوجود.

سؤال: پس صفات کمالیه چگونه ممکن

است که ما خدا را در آن لحظه ای که این صفت را

ندارد چیز کنیم این کمال است پس خدا در یک لحظه ای بوده که این کمال را نداشته.

جواب: خب بله.

سؤال: ولی این منافات دارد با اینکه خداوند

همیشه کل کمالات را دارد

جواب: خب بله چه اشکالی دارد اینکه حرف

را می زنند خب ملتزم به این هم می شوند دیگر ملتزم

می شوند به اینکه حالا واجب الوجود یک وقتی یک

صفت کمالیه راهم نداشته باشد می گویند آسمان که

به زمین نمی آید.

سؤال: می خواهند این را برساند که این کمال

نیست در حد آن چیز آن کمال نیست

جواب: بالاخره وقتی که فرض کنید که یک

وجودی در مقام بروز و در مقام ابراز و در مقام اظهار

بیاید.

سؤال: قبل از بروزش کمال نیست.

جواب: خب بعد از کمال خدایی که فرض

کنید که خلق را کرده الان این کمال برای خدا

محسوب می شود؟ یا در همین بوته اجمال و جمود

و اینها بماند و هیچ بروز و اظهاری نداشته باشد این همه نعماتی که از خدا بوجود آمده این همه برکاتی که این نزول فیض وجود و آن وجود اقدس است که به فیض مقدّس تنزل پیدا می کند و منبسط می شود و در همه عالم، این برکاتی که ما الان داریم می بینیم اینها همه مرحله تنزل است دیگر. چطور در مرحله تنزل اگر هیچ کمالی برای خدا نباشد پس وجود و عدم اینها همه سیان است این همه عوالم، این همه دم و دستگاه این همه بیا و برو این همه اینها همه بگوئیم هیچ جهت کمالی ندارد و اصلاً برای خدا هیچ نقطه ارزش و هیچ نقطه حسنی محسوب نمی شود آن خدایی که خودش را به ارحم الراحمینی متّصف می کند پس بنابراین، این بیخود است آن خدایی که رازقیت احسن الخالقین؛ نمی دانم مقام رحمانی؟؟

سؤال: همان قدیمی ها که پیشش هست کافی

است دیگر.

جواب: آخر قدیمی آخر همین، آخر هرچیز شما

بخواید تصوّر کنید بالاخره يك خلقی در او بوده

جبرئیل را هم بخواهید بگویید بالاخره يك خلقی بوده
خود جبرئیل هم امکان ذاتی دارد دیگر وجوب ذاتی که
ندارد اشکال وارد است. این مطلبی است که ایشان به
عنوان اشکال مطرح کرده‌اند و اتفاقاً می‌گویند عجب
از ابن سینا است که ایشان آمده این مطلب را تأیید کرده
گفته اشکال ندارد که واجب الوجود در وجود خودش
واجب بالضروره باشد اما نسبت به بعضی از صفاتش
ممکن باشد ممکن الوجود باشد، ممکن الوجود بالنسبه به
وجوداتی که آنها را در مرتبه عالم کون اینها را خلق
می‌کند و متّصف می‌شود به امکان به جهت اینکه
متعلّق به این ممکن است در عالم خارج خود واجب
الوجود متّصف به امکان باشد و امکان بالقیاس إلى
الغیر برای واجب الوجود ثابت باشد این از يك نقطه
نظر، چرا می‌گوئیم ممکن است بالقیاس إلى الغیر،
واجب الوجود علت است برای اشیاء خارج و چون
اشیاء خارج ممکن الوجود هستند پس این مقام علیت
واجب الوجود بالنسبه به اشیاء خارج این مقام علیت
برای واجب الوجود ضرورت ندارد، پس چه است؟

ممکن است، چون علت می‌خواهد يك امر ممکن را به وجود بیاورد پس در مقام و در ظرف علیت نفس العلیه برای واجب الوجود می‌شود چی؟ می‌شود ممکن، ضرورت نمی‌شود اگر ضرورت داشت همیشه علت بود و همیشه معلول هم بود در حالتیکه می‌بینیم معلول بعد متحقق می‌شود و چون بعد متحقق می‌شود پس بنابراین اتّصاف واجب الوجود به جنبه علیتش این می‌شود ممکن این نمی‌شود ضرورت یعنی علیت برای واجب الوجود ضرورت ندارد اگر ضرورت داشت پس همیشه می‌بایست واجب الوجود علت بود در حالی که می‌بینیم الان واجب الوجود هست و علت نیست. این موقعیت اتّصاف به علیت این چیست؟ این برای واجب الوجود ضرورت ندارد دیروز علت بود امروز نیست امروز علت است فردا نیست فردا است و همینطور و هلم جری در هر روزی که علت است برای همان روز خودش بالنسبه به روز بعد چیه؟ علت نخواهد بود و به مرور زمان این علیت متدرجاً همینطور تحقق پیدا می‌کند و به جلو می‌رود بناءً علی هذا واجب

الوجود بالقياس إلى الغير می شود ممکن بالقياس إلى الغير چون غير ممکن است پس این هم می شود ممکن و این اشکالی ندارد در نسب و اوصاف اضافیه اشکال ندارد که واجب الوجود را ما ممکن بدانیم بالنسبه به این اوصاف اما واجب الوجود را ممکن بدانیم بالنسبه به ذات خودش نفیر، ذات خودش واجب است بالضروره الازلیه و الابدیه و بالنسبه به اوصاف واجب الوجود ممکن است، اراده خلق است می شود ممکن، واجب نیست چون اگر واجب باشد الان باید متصّف به او باشد در حالتیکه الان فاقد اوست الان مرید برای يك معلول است، هیچ شائبه نفسی، تخللی در او راه ندارد پیدا نکند، ولی اینها می گویند اشکالی ندارد ما واجب الوجود را واجب می دانیم ولی اوصافش را ممکن می دانیم و مشکلی هم در اینجا پیش نمی آید این کلام ایشان بود. از این مطلب مرحوم آخوند به يك نحوی جواب می دهند که من در بعضی از حواشی دیدم ظاهراً در اینجا دچار خلط شده اند در مطلبی را که از مرحوم آخوند آمده اند استفاده کرده اند آنطوری که

ممکن است ابتداءً از کلام مرحوم آخوند استفاده کرد و به این نحو جواب نقض را داد او این است که آنچه که در خارج متّصف به امکان است آن عبارت است از ماهیات الاشیاء نه هویات الاشیاء یعنی ماهیت زید در خارج که همان حیوانیت و ناطقیت و تعین او و محدودیت او در قالب و شکل خاص است آن متّصف به امکان است ما می گوئیم زیدٌ ممکن الوجود یعنی این ماهیت در وعاء خودش قبل از اینکه لباس وجود بپوشد این ممکن به ذات است و برای تلبّس به لباس وجود محتاج به غیر است و متدلّی و متکی به غیر است پس ماهیت فی حدّ ذاته آن ماهیت ممکن الوجود است و آن وجودی که بر او عارض می شود او را از مرحله استواء و تساوی الطرفین بیرون می آورد به مرحله وجود او را می چرخاند و می چرباند یعنی در مرحله تساوی الطرفین خود ماهیت فی حدّ نفسه لا شیء محض است (لیس الا الهامیه لا وجوداً و لا عدماً) درست شد. این وجود است که به افاضه اشراقیه از ناحیه مبدع و از ناحیه حق می آید و این ماهیت را از تساوی

الطرفین بیرون می آورد حالا در جنبه خالقیت همینطور
تصور کنید در جنبه رازقیت همینطور تصور کنیم آنچه
که الان يك وجودی در اینجا خداوند خلق کرده نسبت
به رزقش و نسبت به خلق جدیدش چون دائماً (بل هم
فی خلق جدید) دیگر هر خلق جدیدی و هر رزق
جدیدی نسبت به ماهیت این مرزوق جنبه چی دارد؟
جنبه امکان دارد الان این ماهیت زید که الان خداوند
او را خلق کرده نسبت به يك دقیقه بعدش ممکن به ذات
است نسبت به رزق بعدی ممکن به ذات است نسبت به
خلق بعدی ممکن به ذات است خداوند متعال این
امکان ذاتی را هیچگاه از این ماهیت سلب نمی کند
بلکه خود ماهیت این امکان ذاتی را هیچ وقت از
خودش سلب نمی کند این محتاج به خدا ندارد خداوند
می آید این امکان ذاتی را مبدل می کند به وجوب بالغیر،
وجوب بالغیر: یعنی رزق برای این ماهیت واجب
می شود از ناحیه پروردگار. خلق و حیات برای این
ماهیت دائماً متجدد می شود از ناحیه پروردگار - به
اضافه اشراقیه - درست شد. تمام اینها اضافه اشراقیه

هست يك وقت اضافه مقولیه تصور نکنید! حتی خلق
بعدی، حیات بعدی، رزق بعدی، علم بعدی، کمال
بعدی، بقاء بعدی تمام اینها اضافات اضافه چیه؟ اضافه
اشراقیه است آن وقت در اینجا وقتی ماهیت این
ماهیت امکان ذاتی داشت و خود ماهیت هم که يك امر
اعتباری است پس بنابراین وقتی که ماهیت يك امر
اعتباری شد چه اشکالی دارد که امور انتزاعی و
اوصاف انتزاعی مثل خالقیت وصف انتزاعی است
دیگر، یعنی ما از مخلوق و ارتباطش با خالق يك
خالقیتی را انتزاع می‌کنیم، رازقیت وصف انتزاعی
است ما از هر رزق و انتسابش به رازق این رازقیت را
انتزاع می‌کنیم، چه اشکال دارد اوصاف انتزاعی ما
اینها متجدد بشوند برای ذات پروردگار و اینها هیچ
وصف کمالی نیستند آنچه که موجب نقص است برای
پروردگار آن وجود است آن وجود خارج که از ناحیه
مبدأ افاضه می‌شود آن وجود اگر امکان ذاتی داشت و
نبود و بعد بوجود می‌آمد و معدوم بود بعد در خارج
استقلالاً می‌شد اگر آن بود این برای خدا موجب نقص

بود ولی آن وجود مگر زائیده همان وجود بسیط نیست
وقتی که وجود بسیط ازلاً تحقق داشته است این
وجودی که نازل آن وجود بسیط است و رشحه اوست
و ظلّ اوست و از ناحیه او تنزل پیدا کرده است آن
وجود آن که ضرورت بالغیر دارد یعنی ضرورت دارد
از ناحیه چی؟ از ناحیه غیر و همیشه برای حضرت حق
آن وجود چیه؟ تحقق داشته پس این وجودی که در
خارج است يك امر جدیدی نیست. به عبارت دیگر
این وجود عبارت است از يك امر معدومی که آن امر
معدوم متحقق بشود نیست، آنچه که معدوم بوده است
ماهیت بوده، آن ماهیت است که وجود حق به او
خورده و در خارج تحقق پیدا کرده اما آن خمیر مایه، آن
سرمایه، آنکه مشتمل بر کن است، آنکه موجب تحقق
ماهیت است در خارج، آن چیه؟ آن همان وجود نازل
حق است وجود حق هم که همیشه بوده پس بنابراین
چیزی الان بر خدا اضافه نشده از خارج، که بواسطه
اضافه خدا متحقق به يك وصف کمالی بشود که نداشته،
این وجود را خدا داشته منتهی در آنجا يك خصوصیتی

داشته، الان در خارج خصوصیت دیگری پیدا کرده
پس بنابراین در اینجا ما به این نکته می‌رسیم که
اوصاف انتزاعی این اوصاف کمالیه حق نیست تا اینکه
حالا فرض کنید که عدمش موجب برای نقص در ذات
حق بشود اینها يك اوصاف انتزاعیه است انتزاعیش هم
از این ماهیت الاشياء فی الخارج است و وقتی که این
ماهیت خودش يك امر انتزاعی و يك امر عدمی بود آن
اوصاف انتزاعی که به اینها بر می‌گردد آنها هم يك امور
کالاً عدم هستند اینها چه خداوند متّصف بشود به این
اوصاف بعد یا متّصف نشود وصف کمالی برای حق
نیست آنچه که موجب کمال حق است نفس افاضه
وجودی است که در خارج تحقق دارد آن جنبه افاضه
هم که خب هست چه ما حالا خالق بگویم یا خالق
نگویم بالاخره آن وجود را از ذات خودش آورده از
خارج که نیاورده کسی به او که نداده ذات خودش
است و مقتضی ذات این بوده که تنزل بکند در خارج به
این تعین بیاید به این قالب ریخته بشود به این
خصوصیت بیاید و این وصف کمالی هم برای ذات حق

بوده و اگر شما خالقیت را از این ناحیه بدانید این خب
برای ذات حق وصف کمالی است اگر از ناحیه تجدد
بدانید، تجدد به ماهیت برمی گردد و ماهیت که از امور
عدمی و امور انتزاعیه است پس بنابراین در اینجا
مشکلی نسبت به برهان ما پیش نمی آید برهان ما،
اوصاف کمالی را می گویند و خالقیت و رازقیت و امور
انتزاعی خارج از این محط بحث هستند این مسأله ای
بود که ممکن است اینطور از کلام مرحوم آخوند اینطور
استفاده بشود این تقریر جای تأمل و جای بحث را دارد
به جهاتی، جهت اول اینکه هر وصف انتزاعی این
چنانچه بعداً خواهیم گفت برگشتش به يك وصف
حقیقی است و به اعتبار دیگر ارزش هر وصف انتزاعی
به جهت تحقق يك وصف حقیقی است و خالقیت و
رازقیت اگر اینها از اوصاف انتزاعی باشند بالاخره از
اوصاف انتزاعی هستند که موجب کمال حق است
چون این اوصاف انتزاعی مبدأ آنها اوصاف حقیقی
هستند همانطوری که عرض شد که برگشت خالقیت و
رازقیت به افاضه است، افاضه برگشتش به مشیت

است، مشیت به اراده است و اراده برگشتش به مشیت است و مشیت جزء اوصاف ملاصقه با ذات است که هیچ کس در این مسأله شك و شبهه‌ای ندارد پس بنابراین اگر شما معلول را در اینجا لحاظ نمی‌کنید و این خالقیت و رازقیت را که از اوصاف انتزاعی هستند این اوصاف انتزاعی را موجب کمال برای ذات حق نمی‌دانید و اوصاف حق را به این اوصاف انتزاعیه، اوصاف را يك وصف کمالی نمی‌دانید در علت و علت العلل اینها هم شما باید این را بگوئید به جهت اینکه این اوصاف انتزاعیه معلول برای سلسله علل خودشان هستند، آن از يك نقطه نظر اشکالی که در اینجا هست، مسأله دیگر اینکه کی گفته که امکان از اوصاف ماهیت من حیث هی هی است امکان از اوصاف ماهیت من حیث الوجود است نه من حیث هی هی ما دو وصف داریم و دو جور وصف داریم برای ماهیت، بعضی از اوصافی که برای ماهیت است این اوصاف مال ماهیت است و از خصوصیات ماهیت است من حیث هی هی بدون لحاظ وجود خارج وجود نه وجود، تحقق زوایای

ثلاث برای مثلث این مال مثلث است کاری نداریم به اینکه مثلث در خارج باشد یا نباشد یعنی ولو اینکه شما مثلث را در ذهن خودتان تصوّر بکنید بدون زوایای ثلاث نمی‌توانید تصوّر بکنید خدا هم اگر باشید نمی‌توانید تصوّر کنید مثلث یعنی با سه زاویه. چه این در خارج تحقق داشته باشد یا نداشته باشد شما نمی‌توانید اربعه را تصوّر بکنید بدون زوجیت چه اربعه در خارج باشد یا اربعه در خارج نباشد، شما نمی‌توانید زید را تصوّر کنید بدون حیوان ناطقیت چه در خارج زیدی باشد یا زید نباشد. اینها اوصافی هست که به ماهیت من حیث هی هی بر می‌گردد يك اوصافی داریم مال ماهیت است من حیث الوجود فرض کنید که می‌گوییم زید شاعر، شعر گفتن از اوصاف زید است اما نه از حیث حیوان ناطقیتش به خاطر حیوان ناطقیتش شعر ندارد چون خیلی از حیوان ناطقها هستند که شعر نمی‌گویند اینها وصف به لحاظ وجود است وصف به لحاظ متعلق است متعلق در اینجا وجود است یعنی وجود باعث شده است که شما این

شعر را در اینجا به زید حمل کنید زید را متّصف به شعر کنید مثل اینکه می‌گوئیم زید اسود. اسودیت از اوصاف ذاتی برای ماهیت نیست از اوصاف وجود است یعنی زید باید در خارج موجود باشد تا اینکه شما سواد را حمل بر زید بکنید این از اوصاف وجود است تحیز از اوصاف چیه؟ از اوصاف وجود است ماهیت زید اقتضای تحیز را نمی‌کند زیدی که در خارج هست و شصت و هفت کیلو وزن دارد این مکان می‌خواهد، این زمان می‌خواهد، اتّصاف به زمان از اوصاف وجود است یعنی زید باید در خارج باشد تا اینکه ما بگوییم که دو سالش است بگوئیم سه سالش است ولی نفس تصوّر زید اقتضای زمان را نمی‌کند، شما ممکن است يك زید جوان تصوّر بکنید، ممکن است يك زید پیر تصوّر بکنید، يك زید بچه تصوّر کنید، يك زید در حال احتضار تصوّر کنید پس بنابراین، این اوصافی که در اینجا هست، این اوصاف اوصاف است به لحاظ وجود، چون زید موجود است پس بنابراین می‌شود سیاه باشد، می‌شود کاتب باشد، می‌شود بیست ساله

باشد، می شود در اینجا باشد، می شود در آنجا باشد
اینها از اوصاف زید است به لحاظ وجود. ما می بینیم
اینکه شما الآن می بینید زید^۸ ممکن الوجود این امکان آیا
مال ماهیت من حیث هی هی است؟ یا مال ماهیت به
لحاظ وجود است؟ امکان مال ماهیت من حیث هی
هی نیست یعنی وقتیکه شما زید را تصوّر می کنید یکی
از اوصاف آن تصوّر شما، امکان نیست. ماهیت،
خودش فی حدّ نفسه امکان ندارد. ماهیت فی حدّ نفسه
ضرورت ندارد؛ ماهیت من حیث هی لیست الا هی.
زید حیوان ناطق تمام شد و رفت آیا از اوصاف این
حیوان ناطق یکی از آن همین امکان است؟ آیا از
اوصاف این حیوان ناطق یکی هم ضرورت است؟ از
اوصاف این حیوان ناطق یکی هم فرض کنید که امتناع
است؟ امتناع و وجوب و امکان به لحاظ وجود است
یعنی اگر شما وجود را می خواهید بر زید بار کنید این
جا است که این بحث پیش می آید آیا این وجود برای
این زید بالامکان ثابت است یا بالضروره ثابت است؟
پس امکان مال وجود است نه امکان مال ماهیت. و این

یکی از اشتباهاتی است که در اینجا بسیاری کرده‌اند امکان را به ماهیت برگردانده‌اند اگر هم ما می‌گوییم ماهیت ممکن است، ثانیاً و بالعرض است در وحله اول آن وجودی که بر ماهیت می‌خواهد حمل بشود آن وجود بحث در آن است آیا بالإمكان حمل می‌شود بر آن ماهیت یا بالضرورة اگر بالضرورة حمل بشود که این وجود اقتضای ذات است و این فقط در مبدأ اول است اگر بالإمكان حمل بشود این همان عبارت است از چی؟ از ماهیات است. ممکنه الوجود یعنی وجود برای آنها ممکن است ببینید ما امکان را بردیم روی وجود، وجود برای این ماهیت ممکن است نه اینکه خود این ماهیت ممکن است خود این ماهیت ممکن است یعنی چی؟

سؤال: ما سه چیز داریم، ماهیت داریم، وجود

داریم، انتساب داریم، نسبت دادن وجود به ماهیت این امکان به

جواب: خب امکان به ربط می‌خورد، امکان

به نسبت می‌خورد، ما قبلاً گفتیم که جهات ثلاث که ما وجوب و امکان و امتناع باشد به ربط و نسبت بین

موضوع و محمول می خورد.

سؤال: به خود وجود نمی خورد؟

جواب: به وجود نمی خورد نه، به انتساب

وجود به ماهیت می خورد پس بنابراین این وجود

است که در اینجا حامل برای اتّصاف به امکان یا

امتناع ضرورت است، اگر شما شریک الباری را

تصوّر کنید نفس شریک الباری خود شریک الباری

خودش فی حدّ نفسه اقتضای امتناع نمی کند نفس

شریک الباری. ما الان شریک الباری را تصوّر

می کنیم یک کسی مثل خدا باشد چه اشکالی دارد اما

وقتی که ما این شریک الباری را در خارج می خواهیم

پیاده بکنیم می گوئیم شریک الباری در خارج هست.

اینکه هست را می آوریم کار را خراب می کند وجود

شریک الباری برای شریک الباری می شود ممتنع.

پس خود شریک الباری امتناع بر نمی دارد خود

شریک الباری یک ماهیتی است مثل ماهیتهای دیگر،

دیگر ساعت شد یک مطالب مفیدی در این بحثهای

امروز و فردا و پس فردا هست که حالا یک مقداری

هم طول بکشد خیلی